سخنرانی مسجد مروی - جلسه 12

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(حم @ تَنْزيلٌ مِنَ الرَّحْمنِ الرَّحيم @ كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ @ بَشيراً وَ نَذيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ) [1]

دیروز مطلب ما در مقدّمه ماند و به نتیجه نرسیدم. به طور خلاصه، یکی از کمالات قرآن در تهذیب نفوس و تکمیل ارواح و کمالات روحانی و تعمیر نشأتین است و به این وجوه کمالیه، برای ما روشن می‌شود که قران، کلام خداست. برای تشریح این مطلب ناچار بودم مقدّمهای را عرض کنم. مقدّمه این بود: بشر برای رسیدن به مقامات کمالیه و کمالات نفسیّه، ریاضتها منکشد، سیر و مسافرت‌ها منکند و بالاخره بعد از رنج‌های زیادی که در طریق سیر و سلوک نفسی و تربیت‌های روحی منکشد، از هر 1000 نفر، 999 به جایی نمنرسند و بلکه بسیارشان منحرف مشوند؛ انحراف بدنی پیدا مکنند، بد اخلاق و عصبانی مشوند، دیوانه مشوند، و اگر چنانچه از این جهات رد شدند، اغلب از حقیقت و از جاده معنویّت منحرف مشوند و به دنبال آن، این شطحیّات و مزخرفات صوفیّه و عرفا از دهنشان در مآید. در ضمن، اگر بشر بخواهد رویه درویشی و سیر و سلوکی را پیشه کند، در پیمودن این راه، نظم دنیا به مخورد و اگر همه ما خواسته باشیم کنجی بنشینیم، حرف نزنیم و خواب کم کنیم، همه بازارها مخوابد، اصلاً کشور از بین مرود، مملکت به کّلی نابود مشود، یک قبرستانی مشود که در گوشه‌ای افتاده، و همه منزوی، منعزل، جامد، و خوابیده‌اند.

اینها 30 یا 40 سال زحمت می‌کشند، اگر از صد، یکی دو نفر به جایی برسد. حال ببین قرآن چه‌کار کرده است. قرآن هزارها را درست کرده و در سیر و سلوک انداخته و هر یک از این‌ها برای عدّه کثیرهای، باز استاد سیر و سلوک شدهاند. قرآن، در عین این‌که نظم دنیایش را منظم کرده، بشر را به آن کمال راقی نفسانی و آن مقامات شامخه روحانی رسانده است، و معذلک به بدن ضرر نرسانده است. قرآن نمی‌گوید نخواب، بلکه می‌گوید بخواب، امّا ثلث آخر شب را بیدار باش، یک مقدار بیدار باش.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

از این دعا و ورد سحری غفلت نکنید، مخصوصاً در ماه رمضان که برای شکم بیدار هستید. بیست دقیقه‌ای از این ساعات بیداری را برای خدا اختصاص بدهید. برو گوشه‌ای بنشین قدری با خدا صحبت کن. با زبان پدر و مادریت بگو: ای خدا! نفهمیدم، ببخش ای صاحب فضل عظیم، ای کریم، ای رحیم! آن‌قدر بگو تا اشکت بیاید. همین‌که اشکت آمد، اوّل لقاء و وصال حق‌تعالی است. پس قرآن نمی‌گوید ترک خواب کن، می‌گوید: بخواب، امّا ثلث آخر شب را بیدار باش.

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند چه مبارك سحری بود وچه فرخنده‌شبی

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند آن شب قدر که این تازه براتم دادند

حافظ اهل حال بوده، بی‌حال نبوده است. هایهای کیف دارد آن آب حیاتش. اگر سر سوزنی بچشی، لذّت آن را خواهی فهمید.

غذا را هم بخور، زیرا هرکس چند صباح گوشت نخورد، می‌گویند دعا به گوشش بخوانید، زیرا ممکن است به امراض دماغی دچار شود. شارع اسلام می‌گوید: «عَلَیکُم بِالأحمَرَین» دو چیز قرمز را بخوردید، گندم و گوشت. خود پیغمبر هم می‌خوردند؛ آنوقت مردک ترک حیوانی می‌دهد و می‌گوید پنج اربعین گوشت نخور. با این کار، یک نقصی در مزاجش پیدا می‌شود، یک علّتی در بهداشت عمومی بدنش پیدا می‌شود. اسلام می‌گوید بخور، امّا نه آن‌قدری که محتاج به مسهل و حبّ و اماله شوی. آنجا هم که خوراکی‌ها را هم تجویز کرده، می‌گوید: مواظب باش از طریق حلال باشد. پیغمبر9 می‌فرماید از راه حلال به دست آور و با بچه‌هایت و همسایه‌هایت و رفقا و فقرا بخور.

قرآن دستور عزلت به ما نمی‌دهد. قرآن به ما دستور کسب و کار داده، دستور اجتماعی داده است. قرآن می‌گوید: کار کنید، با مردم معاشرت و مجالست کنید، رفت و آمد کنید، نماز جماعت بخوانید

که یک نحوه مجالست با مردم است. نماز جمعه بخوانید که یک نحوه مجالست بزرگتری با مردم است. مریض را عیادت کنید، به دیدن رفقا و دوستانتان بروید، این امور را قرآن به ظاهر و باطنش دستور داده است. به‌طور کلّی انعزالی که دراویش و صوفیّه مىگویند، اسلام اصلاً نمىگوید. آن‌ها مىگويند خاموش باش، امّا اسلام نمی‌گوید زبان را ببند. اسلام مىگويد: بگو، برادرت را نصیحت کن، ذکر خدا کن:

(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثيراً) [2]

اسلام، برای هر چیزی حدّی معیّن کرده است مگر برای ذکر. فرمود تا هنگام مرگ ذکر خدا کنید. [3] تا موقعی که زبانت کار می‌کند، ذکر بگویید. یکی از چیزهایی که در زندگتان گشایش مىآورد، ذکر صلوات است. دائماً و آهسته با خودتان صلوات بفرستید. این کار، تأثیر عجیب و غریبی دارد. تذکّر به ذکر صلوات تأثیر عجیبی در فرج و گشایش دارد. در این صلوات، رتبه ای است که در زندگی انسان، توسعه پیدا می‌شود و شرطش، مداومت است. شما این کار را بکنید، خواهید فهمید که چه گشایشی در زندگی پیدا خواهید کرد. اسلام مىگويد: زبان را ببند، امّا از حرف لغو، از لهو، از غیبت، از دروغ، از چیزهایی که برایت مسئولیت مىآورد. آنچه را که علمش را نداری، صحبتش را نکن:

(وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اوّلئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْئولاً) [4]

تو که نمىتوانى اثبات کنی فلانی دارای فلان امر است نگو، از گفتن این امور پرهیز کن. به هر حالت وقتی به قرآن نگاه مىكنيم، مىبينيم یک نقش دیگری را بازی کرده است و این نقش، منحصر به قرآن است و این مطلب به این طراز در هیچیک از کتاب‌های روی زمین پیدا نمىشود، و اگر هم دیدید، و کتاب‌هایی باشد که مؤثر باشد همان عبارات قرآن است که برداشته‌اند و ترجمه کرده‌اند. مثلاً «معراج السّعادة» مرحوم نراقی در تهذیب اخلاق خیلی مؤثّر است. این اثر را از کجا آورده است؟ از آن‌جا که یک بخشی از قرآن است، یک شعلهای از شعلههای قرآن است، این اثر را دارد، والاّ اگر قرآن و کتب اسلامي را کنار بگذاری، تورات، انجیل و زبور که حالا در دست نیست و سایر کتب انبیاء که نقل شده است و به عنوان عهد عتیق چاپ کردهاند و هماکنون مىفروشند و کتاب‌های زرتشتىها هیچ کدام این اثر را نمىدهد. این قرآن، اوّل کاری را که مىكند، ریشه عشق به دنیا را از دل مردم دنیا مىسوزاند.

قرآن دو کار مىکند و این یک معجزه عجیبی است. با همه نیز همین کار را مىکند، مىخواهد ملاّ باشد، مىخواهد کاسب باشد، غنی باشد یا فقیر. خیلی هم لطیف و دلچسب است.

اوّلین کاری که قرآن می‌کند آن است که ریشه عشق مردم را از دنیا می‌کَند. کار دوم آن است که در عین این کندن، مىفرماید: (أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبات) [5] بخورید همه طیّبات نصیب شماست؛ در عین حال مىفرماید: جماع کنید: (أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُم) [6] شب اوّل ماه رمضان علاوه برآن دعاها و مستحباتی که دارد خصوص عملِ قران سعدین را مستحب کرده است. و می‌فرماید: (هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُن) [7] آن‌ها لباس و پوشش شمایند شما لباس و پوشش آن‌ها. شما به این عمل آن‌ها را از عیوبی مىپوشانید که شهوت آن‌ها کاسته مىشود، آن‌ها شما را از عیوبی مىپوشانند که از شهوت شما کاسته مىشود. درویش مىگوید: مُهر شو و جلو شهوت را بگیر، امّا قرآن مىگوید: شب اوّل ماه رمضان برو اسباب حمّام را فراهم کن. «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام كَثْرَةُ الطَّرُوقَة» [8] یکی از اخلاق انبیاء زیادی این عمل است. آن‌وقت، آن چغندرعلی‌شاه و بوق‌علی شاه و شیرعلی شاه، منع حیوانی می‌دهند. یک چغندرعلی شاه را در مشهد دیدم که به من گفت: به پیرم مرتضی علی، 40 سال است که مُهرم؛ یعنی مویی از بدنم را دفع نکردم و شهوتم را نه به حلال و نه به حرام، دفع نکردم. پس من به او گفتم: ای منافق! بسیار کار بدی کردی. او از این کلمه منافق، خیلی ناراحت شد، زیرا منافق، فحش بزرگی است که به دوریش‌ها می‌گویند. مثل آن است که گفته باشم: ای بی‌دین! بعد به او گفتم: دو تا آقازاده امیرالمؤمنین، یعنی امام حسن7 و امام حسین7، اگر نبودند، این ائمه از کجا به وجود می‌آمدند. یکی از نشانه‌های ذرّیه پیغمبر بودن، زیادی این عمل است.

در عین این‌که شهوت را از این طرف باز گذاشته و تشویق کرده است، حبّ دنیا و زن و قناطیر مقنطره و حبّ شهوات همه را از دلش بیرون مىبرد. در عین این‌که شب جمعه این عمل را انجام مىدهد؛ امّا دل به دنیا ندارد. (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاء) [9] قرآن مىفرماید: دنیا مانند آبی است که از آسمان که به زمین مىآید و مخلوط گیاهان مىشود، امّا گیاه با یک باد و یک حرارت مىخشکد و از بین مىرود، و آن آب هم از بین می‌رود. [10] یک نسیم مختصری مىوزد و عمر تو را تمام مىکند؛ یک وقت مىبینی بدن زیر خاک رفته و پوسیده و از بین رفته است. دنیا به مثال سراب است همه؛ سراب، انعکاس زمین شورهزار است که وقتی آفتاب بر او مىتابد نمایش آب مىدهد، امّا آب نیست.

دنیا به مثال چون سـراب است همه چـون نیك نظر کنـی بـه ماهیّت آن

یا همچو کفی به روی آب است همه بینی که همه خواب‌وخیال است همه

عزیزم! دیروزت کجاست؟ تمام شد و رفت. گویا پارسال که اینجا من منبر مرفتم، همین دیروز بود. ای تف بر این دنیا! یک رباعی یادگار برای آقایان طلبهها بخوانم. در حقیقت دنیا و توصیف دنیا از این رباعی بهتر گفته نشده است. مگوید: دنیا چو حباب است؛ حباب، آن قبههای نازکی است که وقتی باران مآید روی آب مایستند که هیچ مغز و جوهر ندارد و یک پوسته خالی است.

دنیـا چـو حباب اسـت ولیکن چـه حباب وان هم چه سراب، آن که بیند به خواب

نِـی بـر سـر آب، بـلـکـه بـر روی سـراب وانخواب‌چه‌خواب، خوابِ بدمست‌خراب

در این شعر می‌گوید که حبابی که خودش هیچ است، بر روی سراب است، یعنی هیچی که روی هیچ است. آن‌وقت می‌گوید که تو این سراب را در خواب می‌بینی. خود سراب در بیداری قابل اعتنا نیست، تا چه رسد به خواب. آن وقت، چه شخصی این خواب را می‌بیند؟ یک آدم مست بیهوش لایعقل. پس این دنیا، هیچ اندر هیچ، اندر هیچ است. دنیا حقیقتش اینست و به خدا راست گفته است. تمام زر و زیورها و جواهراتی که به نظر شما جواهر مرسد، همه اعراض و موهومات است. اصل وجودش عین تصرّم و فناست. چیزیکه وجودش عین عدم است، تقریبا بقائش عین زوالش است، حیاتش عین مرگش است. این چه حقیقتی دارد؟ قرآن خوانندهاش را متوجّه مکند به این حقیقتی که دنیا وفا ندارد، دنیا صفا ندارد. دنیا با سلاطین چه کرد؟ دنیا با انبیاء چه کرد؟ دنیا با عاد و ثمود چه کرد؟ دنیا با فرعون و شدّاد چه کرد؟ دنیا با قوم سبا چه کرد؟ درباره تاریخ گذشتگان می‌فرماید: (وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ) [11] امم مروند، امّت‌ها و قبیلهها اجل دارند، اقوام و فامیل‌ها اجل و مدّت دارند. اشکانیان کجا رفتند؟ مادی‌ها کجا رفتند؟ پارت‌ها کجا رفتند؟ این اقوام و سلاسلی که در ایران بودند، بعضی صد سال و دویست سال دستگاه حکومتی را در قبضه گرفتند، امّا رفتند و از نسل و فامیل آن‌ها هم چیزی نمانده است. شهرها خراب شد و جمعیتهایش رفتند. در صد سال پیش در همین تهران منبرها بوده است، منبری‌های هژیر بوده‌اند، مانند حاجی آقا رضای همدانی. رجال کشور، تجّار کشور، کسبه، علما، طلاّب مآمدند پای منبرها و نمازها و بعد هم دسته دسته طلاّب، برای افطاری به خانه اعیان دعوت بودند و مرفتند و بعد هم یک سکّه طلا به هر یک از طلاّب مدادند. خدا رحمت کند آنان را که چه تشویقی از روحانیّت مکردند. علما رفتند، طلاب رفتند، وزرا و سلاطین رفتند. آن وقت قرآن، قصّه خوبان را مگوید. آن‌ها رفتند، امّا از آن‌ها اسم نیک و آثار خیر باقی ماند. بَدان آثار

زشت باقی گذاشتند. دنیا قنطره است، قابل عمران است. این دنیا لیاقت ندارد که در آن، ویلاهای دوهزارسال عُمْر بنا کنیم. ای بیچاره! وقتت عزیزتر است از اینکه عمرت را صرف این مهملات کنی. نوح پیغمبر بنابر اقلّ 1450 سال عمر کرد. [12] یک خانه گِلی بیش نداشت، آن هم ناتمام که نصفی از بدنش را بیشتر نمگرفت. گاهی که در آن مخوابید، نصف بدنش در آفتاب و نصفش در سایه بود. وقتی به او گفتند: چرا خانهای نمسازی که برابر تمام قامتت باشد؟ فرمود: این عمرهای کوتاه و کم، قابلیّت آن ندارد که صرف خانه ساختن کنیم. 1450 سال قابل این نیست که یک ماهش را خانه بسازیم؟ یا نبىالله! ببین طرف پنجاه شصت سال بیشتر عمر نمکند، امّا ساختمانهای هشت طبقه و ده طبقه و فولادی و زرهی میسازد. چه خبر است؟ قرآن، بی حقیقتی دنیا را به خوانندگانش تذکار مدهد. قرآن، بقاء عالم آخرت و اجر و ثوابهای عالم آخرت را به انسان تذکّر مدهد. قرآن به کسانی که عمر را در بندگی خدا مگذرانند بشارت مدهد و آنهایی را که در غفلتاند مترساند که همان «بشیرًا و نذیراً» است. [13] یک موقعی آیات قرآن را جمع مکردم، 300، 400 آیه شد. قرآن را بخوانید. سورهای از سورههای قرآن نیست که یا بالصّراحه یا بالتّضمن یا بالالتزام یا بالکنایه یک بدگویی از دنیا نکرده باشد و رأس هر خطیئه ای را حبّ دنیا نگفته باشد. عجبا! دستور مدهد بخورید و بیاشامید، سعی و کوشش کنید، کسب و کار کنید: (وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی) [14] و (لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَت) [15] و از این ردیف آیات. باطن قرآن میگوید مذموم و ملعون است کسیکه کَلَّش را بر مردم بیندازد، بارِ دوش مردم شود. [16] مرد باید خودش نان در بیاورد و نان دهنده باشد. بدترین اشخاص آنهایی هستند که کَلّ و زحمتشان را بر گردن دیگران ماندازند. رجالالغیب -که ربّالنوع آنها در تهران است- به بو کشیدن مفهمند کدام محلّه امشب چه خبر است؟ چه شامّه تیزی دارند، فوری خبردار مشوند و بی وعده، صاحبخانگی هم مکنند. دو تا کلاّش بدون دعوت رفتهاند، تازه این یکی به او مگوید بفرمایید. به هر حال ملعون است کسی که کَلَّش را بر مردم بیندازد. کسب کنید، کار کنید، بخورید، هرچه خوبست بخورید، نسل زیاد کنید هرچه بیشتر بهتر. اینها در ظاهر قرآن است. بخور، بخواب، بنوش، بشکنِ شرعی هم بینداز، معذلک علاقه بهدنیا نداشته باش. قرآن وقتی از بی وفایی دنیا و عدم بقای در دنیا مگوید، دل آدم از دنیا سرد مشود و با خود مگوید برای که و برای چه دزدی کنم، خیانت کنم؟ دزدی کنم که مخواهم خانه درست کنم؟ قهراً خیانت کم مشود، جنایت کم مشود، سرقت کم مشود، بی ناموسی کم مشود، بىعفّتی کم مشود، بدبینی این به آن، و آن به این

کم مشود؛ همه با یکدیگر یک حالِ حسن ظنّ و اعتماد و وثوقی پیدا مکنند. همه با هم خوشبین مشوند.

مَهْوَشان آیینهدار رخ تابانِ هماند چون گلوسبزه همه باعث رنگینی هم

آفتابِ هم و ماهِ هم و حیرانِ هماند آتش خرمنِ هم شبنم بستانِ هماند

همه با یکدیگر برادر، رفیق و انیس مشوند؛ دنیاشان معمور مشود، دنیاشان به خوشی و انبساط مگذرد و مدینه، مدینه فاضله مشود. دم مردن هم برآنها سخت و ناراحت نخواهد گذشت، زیرا ناراحتی هنگام مرگ عمدهاش از علاقه به دنیاست. هرچقدر بیشتر به دنیا علاقه داشته باشید، هنگام مرگ برشما سختتر است. هر چقدر کم علاقه باشید، مرگ بر شما راحتتر و گواراتر است. این اوّلین قدم قرآن است. هرکس به قرآن توجه کند، قرآن در عین اینکه لذایذ دنیا را هم به حدّ اعلی مببرد، او را از دنیا و عشق به دنیا منقطع مکند. قرآن مطالعه کنندهاش را به عالم آخرت تشویق مکند، به بهشت متمایل مکند، و وقتی تابلوهای بهشت را جلوه مدهد دل انسان را مببرد. این مطالب در سوره مبارکه واقعه و سایر سُوَر قرآنیه آمده است. مثلا در سوره انسان، میفرماید: (مُتَّكِئينَ فيها عَلَى الْأَرائِكِ) [17] بهشتیها در قصرهای منیعشان، بالای تختهایی هستند که از پنبه نرمتر و از پرِ قو ملایمتر است. بالای آن تختها خانمهاشان دم دستشان، کُلفَتهای آنجا هم دم دست. کلفتهای آنجا از بهترین خانمهای ترکستانی که خواجه حافظ به خال ابرویشان، سمرقند و بخارا را میبخشد، خوشگلتر و خوش سیماتر میباشند. دَدَههای بهشتی از خوشگلترین زنهای دنیا خوشگلتر است. اتاق خواب را قرآن شرح میدهد. اتاق مُبله یک طرف است، اتاق خواب یک طرف. یک تختهایی گذاشتهاند و اینها روی تختها هستند و اتاقهایشان متقابل است. (عَلى سُرُرٍ مَوْضُونَة مُتَّكِئينَ عَلَيْها مُتَقابِلينَ) [18] آن یکی مغازلات این را با حوریّهاش مبیند و کیف مکند، و بالعکس این هم مغازلات او را با حوریّهاش مبیند و کیف مکند. از آنجا هیچ تکان نمخورند. در بهشت هرچه دلشان بخواهد، برایشان حاضر میشود و جلوی چشمشان میآید. برایشان گوشتهای پخته میآید. درختهایی است که هر برگش صداهای تار و تنبور دارد. دستگاههای ویالون و تار و طنبور دمِگوشت هستند. جایی بسیار عالی است. قرآن تابلوی اینها را مکشد: آن حوریهها، آن باغ و بستانها و نهر شیر و شراب جلوی قصرها روان است. آن شرابهای بهشتی نه این شرابهای کثیف و نجس. واقعاً دل انسان را مببرد. [19] این سخنان همه در قرآن، «بظهره و بطنه» هست. اگر کسی با تدّبر آیات ثوابِ قرآن را بخواند، دلش از دنیا سیر مشود و مرگ را مطلبد. دنیا چی

چیه؟ لذّتش ذلّت و الم دارد، رحمتش زحمت دارد، بالا رفتنش پائین آمدن دارد، جوانیش پیری دارد، قوّتش ضعف دارد، علمش جهل دارد. برخلاف دنیا، آخرت و بهشت لذّتش الم ندارد، جوانی‌اش پیری ندارد. دم در بهشت یک آرایشگاهی است که به حضرت ابوالحسن علی‌بن موسالرضا7 امام ما خراسانی‌ها اختصاص دارد. وقتی می‌خواهند بهشتیها را داخل بهشت ببرند، همین جور با دو من مو که نمیبرند، میبرند آرایشگاه امام رضا7، آرایشش میکنند، موهای صورتش را میتراشند، پیازههای مو را میکشند، ادکلن‌های فردوسی میزنند، صاف و برّاقش میکنند. آن وقت میگویند: بیا داخل بهشت. قرآن، منظره بهشت را طوری برای مؤمنین نمایان میکند که مؤمنین دلشان پرواز میکند و میگویند: ای کاش برویم به آخرت! از آن طرف، لهیب دوزخ را به یک شکل دیگری مجسّم میکند که بدن‌ها را به لرزه درمیآورد که امروز نمیخواهم کیفتان را منقّص کنم. قرآن این چنین است.

امیرالمؤمنین7 میفرماید: «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً» [20] هرگاه به آیه شوق برسند، دل‌هاشان به آن ثواب‌ها مایل میشود و هرگاه به آیه عذاب برسند، دل‌هاشان از آن عقاب‌ها بریده میشود.

قرآن به این دو عمل یک نتیجه میگیرد و آن این است: به نشان دادن این دوتا تابلو، با ذکر کردن و تنبّه دادن بر عدم بقاء دنیا، یک نتیجه مثبت را قطعاً میگیرد و آن اینست که خوانندهاش را از دنیا دلسرد میکند، دلباخته دنیا نمیشود. خواننده قرآن در عین اینکه دنیایش را به خوبی میگذارند، امّا او را از دلباختگی به دنیا باز میدارد، زیرا بزرگترین خطرها و خطاها، بزرگترین حجاب ترقّی و مانع تکامل، حبّ دنیا است:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» [21]

این را قرآن می‌فرماید. قرآن حقوق خلق و خالق را کاملاً بیان می‌کند و بین بنده و خدا پیوند میزند و سر عبد را به دربار خداوند می‌گذارد.

یکی از کمالات قرآن را که بگویم خواهید دید. قرآن متذکّر دو مقام است: عزِّ ربوبیّت و عجزِ عبودیّت. قرآن خوانندهاش را به بندگی خدا وامیدارد، خواننده را از دنیا کنده به عقبی پرواز می‌دهد. خواننده را از خویش ربوده و به خدای او می‌سپرد. این، کاری بس بزرگ و دشوار است. آن وقت، آن کمالات نفسی برای این مرتاضین و عاملین پیدا میشود. اگر کسی به قرآن عمل کند، هزار برابر از آن‌ها بالاتر می‌رود. در همین عصر شما از تربیت‌شدگان قرآن کسانی بودند که از

ابن ترکه، شمس تبریزی و شیخ عطار، خیلی بالاتر بوده‌اند و این رجال سیر و سلوک، ناخن آن‌ها هم نمی‌شوند.

قرآن، انسان را وارد در معارف نفسی، معارف مبدئی و معادی و کشف عوالم طبیعی ا زعوالم بالا و پایین می‌کند. در معارف نفسی، بر اثر تربیت قرآن، قرآن انسان را تجرید میکند، انسان را لاهوتی میکند. در عین آن که در این قالب است و راه مىرود، امّا روحش معلّق به ملأ اعلی است و سماوات و مافیها در قبضه اوست. ارضین و ما فیهنّ در تحت حیطه اوست. روح در ملأ اعلی است، امّا بر بدن سایه انداخته است. قرآن، مربّی و استادِ معلّم بشر است. قرآن، مربّیِ معلّم البشر است نه مربّی البشر. قرآن، شیخ مرتضی انصاری، مقدّس اردبیلی، سیّدبن طاووس و سیّد بحرالعلوم به ما داده است؛ بزرگانی که در دوران عمرشان یک واجب را ترک نکردهاند، یک مستحبّ را به قدر قدرت ترک نکرده‌اند، یک عمل حرام انجام نداده‌اند، یک مکروه مرتکب نشده‌اند. این‌ها را قرآن به ما داده است. مگر این‌ها کیانند؟ اگر بیوگرافی آن‌ها را بخوانید و بدانید، در مقابلشان زانو مىزنید. شاه نعمةالله ولی، غلط کرده به این پایه برسد. این رجال بزرگ سیر و سلوک، هزاران گناه کبیره کردهاند و مىکنند. هر گناهی یک نقصی در جوهریّت وجود و انیّت موجود است. گناه‌کننده تا بخواهد این را جبران کند و این نقص را به کمال تبدیل کند و او را به حال خودش برگرداند، کار دارد تا چه برسد به بالا بردنش. رجال سیر و سلوک آن‌قدر گناه کرده‌اند که حدّ و حساب ندارد، به‌طوری که معصیت، آن‌ها را سیاه و تاریک کرده است. امّا مقدّس اردبیلی به قدری مراقب خداست، به قدری مواظب حق تعالی است که حتّی مکروهی را هم مرتکب نمىشود. الاغی کرایه کرده از نجف بیاید کربلا یا از کربلا بیاید نجف. چند نفر آمدند یک امانتی به او دادند که وقتی رسیدید، اینها را به صاحبانش بدهید. تا گرفت و سوار شد، گفت: من الاغ را گرفتم تا خودم سوار بشوم نه اضافه بار. لذا تا نجف پیاده رفت مبادا خطا کرده باشد. این بزرگوار، اینقدر رعایت مىکرد. معلوم است کسی که یک معصیت خدا را نکرده است، چه موجودیّت عظیمی و چه تکامل نفسی پیدا مىکند. اینها از قرآن و مواعظ قرآن است. امیرالمؤمنین7 می‌فرماید:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ، وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِب.» [22]

قرآن، ناصحی است که غشّ و تدلیس ندارد. قرآن، محدّثی است که دروغ نمی‌گوید. قرآن، واعظی است که خطا نمی‌کند. هر که با قرآن نشست چیزی بر او افزوده می‌شود و چیزی از او کاسته می‌شود. عمی و کوری و ضلالتش کم می‌شود، و هدایت و توفیقش زیاد می‌شود:

«مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ، زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى. وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى.» [23]

پس نتیجه این شد: قرآن آن مربّی و مکمّلی است که بشر را بدون هیچ‌گونه خطری به سلوک تکامل نفسانی می‌اندازد و به مقامات شامخه کمال می‌رساند و در عین حال، انسان را از همه نوع لذائذ دنیا بهره‌مند می‌کند. هیچ کتابی به غیر قرآن، چنین نمی‌تواند بکند. این کار قرآن از هیچ کتابی که شعله قرآن و شعبه قرآن نباشد، ساخته نمی‌شود.

خدا به حقّ قرآن عظیم این قرآن را شفیع ما قرار بدهد و ما را به هدایت قرآن، مهتدی بفرماید.

«صلی الله علیك یا شریك القرآن یا أباعبدالله» «كُنْتَ لِلرَّسُولِ وَلَداً وَ لِلْقُرْآنِ سَنَداً وَ لِلْأُمَّةِ عَضُداً»

حسین! سند قرآن تویی، برهان قرآن تویی، دلیل قرآن تویی. حسین7، قرآن را زنده داشت. قرآن می‌گوید:(اقیموا الصّلوة و آتوا الزكوة) نماز را بپا دارید و زکات بدهید. حسین7، نماز قرآن را برپا داشت، حسین7 زکات مال و جان را داد. امام حسین7 یک نماز خواند که این نماز جماعت‌ها بر اثر آن نماز جماعت است. هلال‌بن نافع آمد و عرض کرد: آقا! اذان شده است، دلم می‌خواهد یک مرتبه با شما نماز بخوانم. عمر ما به پایان می‌رسد، می‌خواهم یک نماز جماعت دیگری با آقایم خوانده باشم. حضرت فرمود: ما را به یاد نماز انداختی، خدا ترا از نمازگزاران قرار دهد: «جَعَلَكَ اللهُ مِنَ المُصَلِّينَ» [24] خواست برای نماز خواندن اجازه بگیرد، اجازه ندادند. وقت تنگ است. بنا شد نماز خوف بخوانند. نماز خوف دو رکعت است و به اقلّ واجبات خوانده می‌شود. به‌علاوه که حسین7 مسافر است و نمازش قصر است. حسین7 در کربلا قصد عشره نکرده است. صبح روز دوم محرّم به کربلا آمده است. قصد دارد تا بعدازظهر عاشورا در کربلا بماند. غروبِ عاشورا سر حسین7 به کوفه می‌رود، قصد عشره ندارد.

دو نفر آمدند جلو، آقا نماز بخوان حسین جان! جان ما قربان تو. پسر فاطمه، چه عاشقان فدایی درست کرده است. حسین به نماز ایستاد. آقایان گریه کنید که مزّه روزه به گریه بر امام حسین7 است. رونق روزه به گریه بر اباعبدالله7 است. حسین7 ایستاد، الله اکبر. دو نفر هم جلو امام حسین7 هستند. فرمان صادر شد که لشکر حسین را تیرباران کنید. تیرزن‌ها شروع کردند به تیر

انداختن. این دو نفر مثل برّه قربانی چشم‌هایشان را دوختهاند، از هر طرف تیر مىآید سینه شان را جلو مىآورند. امان امان! آی سینه زن‌ها که دو ماه محرّم و صفر و شب‌های سال به سینه مىزنید تا کبود شود، اجر همه شما با امام حسین. ولی بدانید شما چندان کاری نکردهاید، این‌ها سینهها را جلو مىآوردند و یک مرتبه ده تا تیر سه شعبه به بدنشان مىرسید و بدن، آماج تیر مىشد. هنوز نماز امام حسین7 تمام نشده بود که یک وقت دید این دو نفر مثل برّه قربانی روی خاک افتاده‌اند.

[1] . سوره فصلت، آیات 1-4.

[2] . سوره احزاب، آیه 41.

[3] . الکافی، ج2، ص498 تا 500.

[4] . سوره اسراء، آیه 36.

[5] . سوره مائده، آیه 5.

[6] . سوره بقره، آیه 187.

[7] . سوره بقره، آیه 187.

[8] . مُحَمَّدُبْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِیسَی عَنْ مُعَمَّرِبْنِ خَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّبْنَ مُوسَی الرِّضَا7 یَقُولُ ثَلَاثٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِینَ الْعِطْرُ وَ أَخْذُ الشَّعْرِ وَ کَثْرَةُ الطَّرُوقَةِ. (الکافی، ج5، ص320)

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ7 قَالَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِیَاءِ التَّنَظُّفُ وَ التَّطَیُّبُ وَ حَلْقُ الشَّعْرِ وَ کَثْرَةُ الطَّرُوقَةِ. (الکافی، ج5، ص567)

[9] . سوره رعد، آیه 17، اما حباب پس مىرود جفاً = باطلاً بعد در تفسیر جفاء معادل این که کسی از آن (حباب) منتفع نمىشود آمده است.

[10] . وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَ کانَ اللهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقْتَدِراً. (سوره کهف، آیه 45)

[11] . سوره اعراف، آیه 34. البته در سوره یونس، آیه 49 و سوره نحل، آیه 61 با کمی تفاوت و با همین مضمون آیات وجود دارد.

[12] . عَنْ مُحَمَّدِبْنِ یُوسُفَ عَنِ الصَّادِقِ7 عَنْ آبَائِهِ: عَنِ النَّبِیِّ9 قَالَ: عَاشَ نُوحٌ أَلْفَيْ سَنَةٍ وَ أَرْبَعَمِائَةٍ وَ خَمْسِینَ سَنَةً. (بحارالأنوار، ج11، ص289)

[13] . در 4 آیه از قرآن «بشیرا و نذیرا» ذکر گردیده است که عبارتند از: بقره 119، سبا 28، فاطر 24، فصلت 4.

[14] . سوره نجم، آیه 39.

[15] . سوره بقره، آیه 286.

[16] . عَنْ عَلِيِّ بْنِ غُرَابٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ9: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعُولُ. (الکافی، ج4، ص12)

[17] . سوره انسان، آیه 13.

[18] . سوره واقعه، آیه 15.

[19] . سوره توبه، آیه 72.

[20] . نهجالبلاغة، ص303 خطبه متقین

[21] . عَنِ الزُّهْرِيِّ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ7: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ الله عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ الله جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ9 أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا، وَ إِنَّ لِذَلِكَ لَشُعَباً كَثِيرَةً وَ لِلْمَعَاصِي شُعَباً، فَأَوَّلُ مَا عُصِيَ الله بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ (حِينَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)، وَ الْحِرْصُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ حِينَ قَالَ الله عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمَا (فَكُلا مِنْ حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ)، فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ، ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ، فَصِرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا. فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ الدُّنْيَا دُنْيَاءَانِ دُنْيَا بَلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٍ. (الکافی، ج2، ص131. 130)

[22] . نهجالبلاغة صبحی صالح، ص252

[23] . نهجالبلاغة صبحی صالح، ص252

[24] . بحارالأنوار، ج45، ص21.